



بازخوانی روایتی طنز گونه از معرفی شماری از مدیران و کارکنان روزنامه قدس در هجده سال پیش

روزی روزگاری روزنامه قدس

این متنی است که ۲۸ آذر ۱۳۸۳ در هجدهمین سالگرد انتشار روزنامه قدس، به قلم «م. ظرافتی» (که حالا با گذشت این همه سال می شود نام حقیقی اش را آورد؛ مجید تربت زاده) نوشته شده است. بازخوانی این متن، حالا هجده سال پس از انتشارش، بویژه یادکرد از همکارانی که حالا تقریباً همه آن ها بازنشسته شده اند، خالی از لطف نیست.



مجید تربت زاده

● **نگهبانی:** اولین قسمتی است که هیچ کس نمی تواند موقع ورود به ساختمان آن را نادیده بگیرد. البته سلام و احوالپرسی نگهبان ها را هم نمی شود نشنیده گرفت. همکاران محترم ما در بدو ورود آن قدر ادب، احترام، سلام، تعظیم، تکریم و غیره نثار آدم می کنند که همان جلوی در مرام کش می شوید. ما خودمان هر وقت می خواهیم وارد شویم قبلش یک نفر را می فرستیم با چند تا سؤال سر نگهبان ها را گرم کند تا بتوانیم در ایکی ثانیه از جلوی نگهبانی رد شویم و به کارمان برسیم.

● **تلفخانه:** پایتان را که بگذارید روی پله چهارم، لاجرم «شاگردین» یا همان «۱۱۸ روزنامه» را در قاب پنجره کوچک مقابلتان می بینید که در کنار همکارانش (۱۱۶، ۱۱۷ و لابد ۱۱۵) مشغول فعالیت است. ۱۱۸ معمولاً اول به شما لیخند می زند (طوری که روحتان تازه می شود) بعد می پرسد: «اسمتو توی لیست ناهار بنویسم یا نه؟» و آخر سر با سر جواب سلامت را می دهد. عیبش این است که هر کدام از بچه ها را به واسطه یک نفر دیگر می شناسد و هیچ وقت مستقیماً شما و اسمتان را به یاد نمی آورد. مثلاً به «م. ظرافتی» می گوید: «سلام، دوست آقاجان» و به «آقاجان» می گوید: «سلام، دوست م. ظرافتی» هر کس هم زنگ بزند مثلاً با «آقاجان» کار داشته باشد وصل می کند به داخلی «م. ظرافتی» و برعکس!

با عنایت به این که ما طنزنویس ها اصولاً موجوداتی دوست داشتنی هستیم و همین صفتمان اغلب کار دستان می دهد فلذا مدیریت کلان روزنامه (منظورمان مدیران ارشد است؛ بیخودی ذهنتان نرود دنبال مؤسسه های ترمیم مو و قصه حسن کچل) که چشم دیدن این همه محبوبیت، مشهوریت، مقبولیت و غیره ما را ندارند، عزمشان را جزم کرده اند هر طور هست چند تادشمن برای مان بتراشند، حالا توی خواننده ها نشد، توی کارکنان و کارمندان روزنامه! بنابراین صبح که از خواب برخاستند تصمیم گرفتند توی ویژه نامه سالگرد انتشار «قدس» بخشی را هم به طنز اختصاص بدهند. تا ظاهر نشستند و خوابشان را... بیخشید... تصمیم شان را سبک و سنگین کردند و بعد از ظهر آن را به اطلاع ما رساندند. در حال حاضر ما موظف شده ایم فوری و فوری و برای آشنایی بیشتر خوانندگان با روزنامه، همه بخش ها و حتی المقدور پرسنل و مسئولان و... آن را به «طنز» به خوانندگان معرفی کنیم و تا چند ساعت دیگر مطلب را تحویل دهیم. برخلاف خیلی ها که هر کاری را از بالا شروع می کنند، ما از پایین شروع می کنیم به طنزنویسی! (فکر بیراه نکنید منظورمان طبقه اول است، فرض کنید آمده اید به ساختمان اصلی روزنامه واقع در مشهد، بلوار سجاد، چهارراه خیام. ساختمان و تابلوی روزنامه نسبت به ساختمان های اطرافش آن قدر «تابلو» و بزرگ هست که برای پیدا کردنش مشکلی نداشته باشید، لطفاً بفرمایید داخل: